

بی‌اعتمادی در دستگاه مسعود غزنوی و دلایل آن در تاریخ بیهقی

دکتر قاسم صحرائی*

مریم میرزایی مقدم**

چکیده

با مطالعه تاریخ بیهقی، روابط تیره چهره‌های طراز اول غزنویان و فضای غیرشفاف حاکم بر دربار مسعود غزنوی بخوبی مشهود است. بی‌اعتمادی، فریبکاری، تظاهر و دروغ ویژگی تقریباً مشترک بین ارکان حکومت سلطان مسعود است. جناح‌بندی درباریان و منازعه محمد و مسعود در جانشینی محمود، خودبینی و خودرأیی سلطان، جاسوسی، دورویی و تظاهر، تهمت، انتقام و فساد در نظام اقتصادی و اجتماعی، از مهم‌ترین مصادیق بی‌اعتمادی در دستگاه مسعود غزنوی بوده‌است. بی‌اعتمادی در میان لایه‌های مختلف دربار، موجب ازهم‌گسیختگی و عدم انسجام ارکان حکومت و شکست‌ها و ناکامی‌های دوران سلطنت مسعود غزنوی است.

واژه‌های کلیدی

بی‌اعتمادی، غزنویان، مسعود غزنوی، تاریخ بیهقی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان. sahraei.g@lu.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان

درآمد

بررسی بی‌اعتمادی در حکومت سلطان مسعود غزنوی (حک: ۴۳۲-۴۲۱ ه. ق.)، دلایل، انگیزه‌ها، مصادیق و نیز تبعات آن بر اساس تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل بیهقی (۴۷۰-۳۸۵ ه. ق) موضوع شایسته تأملی است که از چند وجه اهمیت دارد. نخست آنکه: در بررسی متون تاریخی این دوره، عنصر بی‌اعتمادی میان ارکان دستگاه حکومتی پادشاه بسیار چشمگیر و قابل تأمل است. دوم آنکه: به نظر می‌رسد عنصر بی‌اعتمادی در این برهه خاص تبعات اساسی در سرنوشت حکومت سلطان مسعود داشته است. چنانکه در بررسی تاریخی حکمرانی سلطان مسعود پرسش‌هایی نظیر موارد ذیل به ذهن پژوهشگر می‌رسد که آیا می‌توان میان پایان تلخ حکومت وی - فروگسستن شیرازه مملکت در سال‌های پایانی حکومت و ضعف در مقابل دشمنان خارجی و در نهایت شورش اطرافیان و کشته شدن به دست آنان - و عدم انسجام میان عناصر حکومت (سلطان، وزیر و دیگر ارکان حکومت) و فاصله میان دربار و مردم از یک طرف و از دست رفتن عنصر اعتماد در این دوره، ارتباطی یافت؟ دلایل و انگیزه‌های شکل‌گیری عنصر بی‌اعتمادی در این دوره چه بوده است؟

سوم آنکه: اگرچه موضوع بی‌اعتمادی را در دربار اکثر پادشاهان ایران می‌توان مطرح کرد ولی پژوهش در رویدادهای دوره تاریخی غزنویان، به‌خصوص دوره حکمرانی سلطان مسعود به سبب وجود تاریخی مطمئن و ارزشمند که مؤلفی توانا در همین عصر آن را به نگارش در آورده است، بیشتر موضوعیت می‌یابد. بارتولد، تاریخ بیهقی را «تألیفی نادر و واقعاً پربها» شمرده که کمتر از آنچه استحقاق داشته مورد استفاده قرار گرفته است. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۷۸/۱) وی معتقد است این کتاب در میان تألیفات تاریخی مسلمانان، مقام

کاملاً ویژه‌ای دارد. (بارتولد: ۱۳۵۲: ۷۴/۱) مطلع بودن ابوالفضل بیهقی از آشکار و پنهان رویدادهای دربار پادشاه - به سبب جایگاه ویژه در دیوان رسایل پادشاه و ارتباط نزدیک و صمیمی با بزرگان دربار - صداقت و امانداری و نقل جزئیات دقیق اتفاقات و پرداختن به دلایل و انگیزه‌ها و تبعات تصمیمات و حوادث و ریشه‌یابی امور و البته قدرت نویسندگی و شیوه بیان بی‌نظیر، از این کتاب گنجینه‌ی ذی‌قیمتی برای محققان فراهم آورده است.

این مقاله در پی آن است تا با بررسی موضوع بی‌اعتمادی و دلایل و انگیزه‌های شکل‌گیری و نیز مصادیق آن در دستگاه حکومتی غزنویان، نشان دهد که کمرنگ شدن مهم‌ترین مؤلفه تشکیل‌دهنده سرمایه اجتماعی یعنی اعتماد، چگونه عدم انسجام اجتماعی، خودسری پادشاه و شکست و ناکامی دستگاه حکومتی را به دنبال خواهد داشت. متنی که بررسی این موضوع را در این دوره تاریخی - قرن ۵ ه. ق - برای ما امکان‌پذیر کرده است، کتاب تاریخ بیهقی، نوشته ابوالفضل بیهقی دبیر دیوان رسایل محمود و مسعود غزنوی است.

۱. عنصر اعتماد

عنصر اعتماد و بی‌اعتماد را در ارتباط با انسان، از دو جنبه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌توان بررسی کرد. در روان‌شناسی، اعتقاد بر آن است که همه انسان‌ها با نیازهای شبه‌غریزی به دنیا می‌آیند و این نیازهای مشترک و فطری، موجب انگیزه رشد و کمال و تحقق «خود» یا «خودشکوفایی» در آدمی می‌شود. برخی روان‌شناسان سلسله مراتب نیازهای انسان را به ترتیب: ۱- نیازهای جسمانی یا فیزیولوژیک ۲- نیازهای ایمنی ۳- نیازهای محبت و احساس تعلق ۴- نیاز به احترام

طریق آشنایی نزدیک با دیگران حاصل می‌شود؛ اما در جوامع بزرگ‌تر و پیچیده‌تر، یک اعتماد غیرشخصی‌تر یا شکل غیرمستقیمی از اعتماد ضرورت می‌یابد. (توسلی و موسوی، ۱۳۸۴: ۱۷-۱۴) کمیت و کیفیت اعتماد در هر جامعه، نقش کلیدی در میزان سرمایه اجتماعی آن جامعه دارد. همچنان میزان سرمایه اجتماعی نیز نسبت مستقیمی با مشارکت اجتماعی و انسجام اجتماعی دارد. (شریفیان ثانی، ۱۳۸۰: ۱۵-۶) فراهم بودن عنصر اعتماد در هر جامعه برای برآورده شدن یکی از نیازهای آحاد آن جامعه مهم و ضروری است؛ همچنان که بی‌اعتمادی در روابط افراد جامعه با هم اختلال ایجاد می‌کند و موجب احساس ناامنی می‌شود و همین امر تبعات منفی در پی دارد. به نظر می‌رسد وجود اعتماد میان عناصر هر اجتماع، از اعتماد میان عموم مردم گرفته تا خواص و برگزیدگان آنها و نیز میان عامه مردم و دستگاه حاکم، در سرنوشت آن اجتماع نقش مهم و اساسی دارد.

۲. بی‌اعتمادی در دستگاه مسعود غزنوی

در زمان حاکمیت سلطان مسعود غزنوی، جو بدبینی و بی‌اعتمادی در لایه‌های مختلف جامعه و دربار به قدری گسترش داشت که تمام تلاش افراد، معطوف به رفع این بدبینی‌ها و بی‌اعتمادی‌ها و جلب اطمینان صاحبان قدرت می‌شد. (حجازی، ۱۳۸۷: ۱۱-۱۰) نگاهی به بسامد بالای جملاتی از قبیل «امیر را بر آن آورده بودند»، (بیهقی، ۱۳۸۴: ۹۹) «قومی نو آیین کار فرو گرفته اند»، (بیهقی ۱۳۸۴: ۶۰) «وی سخن می‌شنود و بر آن کار می‌کند» (بیهقی ۱۳۸۴: ۹۸) و «نخواهند گذاشت آن قوم که هیچ کار بر قاعده‌ی راست برود و یا بماند»، (بیهقی ۱۳۸۴: ۱۰۷) تصویر تلخی از این واقعیت است که امیر مسعود غزنوی بنیان سلطنت خود را از همان ابتدا، نا

۵- نیاز به تحقق خود یا خودشکوفایی، می‌دانند. به عقیده آنها انسان نمی‌تواند به تحقق خود یا خود-شکوفایی برسد مگر آنکه هر یک از نیازهای سطوح پایین‌تر به میزان کافی ارضا شده‌باشد. پس از رفع نیازهای جسمانی، نیازهای ایمنی انگیزه انسان قرار می‌گیرد. این نیازها عبارتند از: امنیت، ثبات، حمایت، نظم و رهایی از ترس و اضطراب. به نظر آنها، همه ما تا اندازه‌ای نیاز داریم که امور، جریان‌های عادی و قابل پیش‌بینی داشته‌باشد. (شولتس، ۱۳۸۶: ۹۳-۹۱) رفع نیازهای ایمنی، که پیوند عمیقی با ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه دارد، تحت تأثیر عوامل گوناگونی شکل می‌گیرد که یکی از آنها، اعتماد بین افراد جامعه و نیز بین افراد جامعه و نظام حکومتی است.

اما مفهوم اعتماد، به خصوص اعتماد اجتماعی (Social Trust) یکی از مفاهیم جامعه‌شناسی نیز هست. در جامعه‌شناسی، اعتماد یکی از مولفه‌های سرمایه اجتماعی (Social Capital) است که به نوع ارتباط بین افراد جامعه مربوط می‌شود. یکی از مفاهیم بسیار مهمی که جامعه‌شناسان معاصر در بررسی کمیت و کیفیت روابط اجتماعی در جامعه از آن بهره برده‌اند، مفهوم سرمایه اجتماعی است. منظور از سرمایه اجتماعی، سرمایه و منابعی است که افراد و گروه‌ها از طریق پیوند با یکدیگر می‌توانند به دست آورند. (موسوی، ۱۳۸۵: ۷۵-۷۱) برخی از جامعه‌شناسان معتقدند: سرمایه اجتماعی به خصوصیات از سازمان اجتماعی نظیر شبکه‌ها، هنجارها و اعتماد اشاره دارد که همکاری و هماهنگی برای منافع متقابل را تسهیل می‌کند. به نظر آنها اعتماد از عناصر ضروری برای تقویت همکاری است. آنها می‌گویند اعتماد حاصل پیش‌بینی-پذیری رفتار دیگران است که در یک جامعه کوچک از

استوار و بی‌ثبات و بر اساس بی‌اعتمادی‌های متقابل گذاشته‌است. به گونه‌ای که یکی از کارآمدترین ابزارهای از پا در آوردن رقبا در دربار، توطئه، و سخن‌چینی است. توطئه قتل اریارق توسط سالار بگنغدی و بلگاتگین و علی دایه^۱ - که شاید در هیچ کجای تاریخ بیهقی، نقشه قتل به این صراحت بیان نشده - هر خواننده‌ای را به شدت متأثر می‌کند. «حاجب بزرگ و علی گفتند: تدبیر شربتی سازند یا رویاروی کسی را فرا کنند تا اریارق را تباہ کند. سالار بگنغدی گفت: ...کسان گماریم تا تضرب-ها می‌سازند و آنچه ترکان و این دو سالار گویند، فراخ‌تر زیادت‌ها می‌کنند و می‌بازنمایند.» (بیهقی ۱۳۸۴: ۲۸۶) و در ادامه، بیهقی با زیرکی هرچه تمامتر، شخصیت مسعود را چنین فاش می‌کند: «روزی چند بر این حدیث برآمد و دل سلطان درشت شد بر اریارق و در فرو گرفتن وی خلوتی کرد و با وزیر شکایت نمود از اریارق.» (بیهقی ۱۳۸۴: ۲۸۶) آمار توطئه‌های مسعود علیه بزرگان دربار غزنوی، مسئله اعتماد در این دوره تاریخ را به شدت زیر سوال می‌برد. بی‌اعتمادی در دستگاه حکومتی غزنویان در یک نگاه کلی از دو سو قابل بررسی است:

۲-۱. بی‌اعتمادی بین دربار غزنوی و ولایات تابعه
آن موقعیت خاص جغرافیایی در برخی مواقع می‌تواند انگیزه‌هایی برای سوءظن و فتنه‌انگیزی ایجاد کند. قلمرو حکمرانی غزنویان در دوره سلطان محمود و مسعود به نحو قابل توجهی گسترده بود و خراسان تا خوارزم، ماوراءالنهر، سند و هند، مکران و سیستان و عراق عجم را در بر می‌گرفت. به سبب مجاورت ولایت‌های تابعه حکومت غزنویان با دشمنان خارجی، ضروری بود پادشاه افراد لایق، کاردان، کارآمد و با کفایت - همچون خوارزمشاه آلتون‌تاش - را بر آن ولایات بگمارد. فاصله مکانی زیاد بین غزنه، پایتخت غزنویان، تا ولایات خراج‌گزار و تحت سیطره حکومت

- همچون: خوارزم، خراسان و هندوستان - باعث می‌شد تا آن ولایات خود را نسبتاً مستقل بدانند و احیاناً شائبه عدم تسلط و سیطره کافی پادشاه بر آن سرزمین-ها به نظر برسد و از سویی، زمینه برای افراد فتنه‌انگیز فراهم شود تا با ایجاد فتنه و خبرچینی، بدگمانی پادشاه را نسبت به آن حکمرانان برانگیزند و از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. شبانکاره‌ای درباره قدرت سیاسی حاکم خوارزم، آلتون‌تاش، چنین می‌نویسد: «غلامی پیر بود از آن پدرش، نام او آلتون‌تاش، اما ترکی بود که منصب او کمتر از منصب سلطان محمد و مسعود نبود و کسی که حاکم خوارزم باشد توان دانست که حد او تا به کجا باشد.» (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۷۳) از نظر مسعود، خوارزم و حکمران آن، آلتون‌تاش، قابل اعتماد نبودند؛ همچنان که آلتون‌تاش نیز از جانب مسعود ایمن نبود. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۹۸) این بی‌اعتمادی دوسویه، حتی پس از مرگ آلتون‌تاش که در اوج وفاداری - در عین بی-اعتمادی‌ها و توطئه‌های پیاپی مسعود^۲ - کشته شد، همچنان باقی ماند و این فتنه‌ها سرانجام به آنجا کشیده شد که هارون بن آلتون‌تاش بعد از مرگ پدر با علی تگین - دشمن همیشگی غزنویان - هم‌کاسه شد تا خوارزم آشفته، آشفته‌تر شود. اشیپولر می‌گوید: قلمرو حکومت غزنویان آن قدر گسترده است که در دوران حکومت مسعود همیشه گوشه‌ای از مملکت هست که نا آرام می‌باشد. (اشپولر، ۱۳۷۹: ۲۲۰-۲۱۸)

۲-۲. بی‌اعتمادی در دستگاه غزنویان. در رأس دستگاه حکومتی غزنویان، شخص سلطان قرار داشت که قدرت اصلی و تصمیم‌گیرنده نهایی در امور کشور بود. در این دستگاه، دو نهاد عمده دربار و دیوان وجود داشت. ریاست دربار یا درگاه پادشاه بر عهده فردی با عنوان حاجب بزرگ بود. (فروزانی، ۱۳۸۴: ۳۷۲-۳۷۱) سه دیوان عمده دیوان وزارت، دیوان رسایل و دیوان

چگونه شود.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۳۱) و در ادامه بیهقی به صراحت بیان می‌دارد که «راست همچنان بود که بومصور گفت، که سوری مردی متهور و ظالم بود؛ چون دست او را گشاده کردند بر خراسان، اعیان و روسا را برکند و مال‌های بی‌اندازه ستد و آسیب ستم او به ضعفا رسید.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۳۱) و در همین ماجراست که مردم خراسان به ماوراءالنهر و ترکان پناه می‌برند؛ چنان که بیهقی معتقد است: «خراسان به - حقیقت در سرِ ظلم و دراز دستی وی باشد.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۳۱) با این حال اعتماد سلطان مسعود به سوری متأثر از آن هدیه‌های بی‌شماری بود که تقدیم وی می‌کرد و سخنان خبرچینان را بر علیه او نمی‌پذیرفت: «امیر رضی الله عنه سخن کس بر وی نمی‌شنود و بدان هدیه‌های به‌افراط وی می‌نگریست.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۳۱)

سلطان شخصیتی است که در یک فضای استبدادی مه‌آلود، در اوج فتنه‌گری‌ها ایستاده است. چه فتنه‌های مستقیمی که خود سلطان دستور آن را صادر می‌کند با ریزنی‌های وزیر یا بدون مشورت او و دیگران؛ مانند توطئه فرو گرفتن علی قریب و برادرش یا غازی و اریارق (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۰۲-۳۰۱، ۲۹۴-۲۹۳، ۶۶) و نظایر آن؛ و چه فتنه‌هایی که ظاهراً به گردن دیگران انداخته می‌شود یا در ظاهر دیگران منشا آن بوده‌اند؛ در حالی که سلطان خواهان این قتل‌هاست. مانند فرو گرفتن و قتل حسنک که همه چیز به نام بوسهل زوزنی تمام می‌شود در حالی که خود مسعود خواهان مرگ حسنک است. (رک . بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۳۳)

مسعود در اواخر عمر، یک‌دنده و ستیزه‌گر می‌شود و خود به تنهایی تصمیم‌های بزرگ سیاسی و حکومتی را می‌گیرد. تصمیم او برای رفتن به هندوستان بعد از شکست دندانقان، نمونه‌ی اعلا‌ی بی‌اعتمادی مسعود به ارکان حکومتش است. وی تا آخرین لحظه تصمیم

عرض نیز به چشم می‌آید. (باسورث، ۱۳۸۴: ۴۱/۱) موضوع بی‌اعتمادی در دستگاه حکومتی غزنویان از چهار منظر قابل بررسی است:

۱-۲-۲. بی‌اعتمادی سلطان نسبت به ارکان حکومت. نگاه سلطان به ستون‌های اصلی حکومتش نگاهی متناقض، بی‌ثبات، فرصت‌طلبانه و سودجویانه است. اعتماد سلطان به هر کدام از نزدیکان تا زمانی است که از طرف وی احساس خطر نکند یا آنکه وجود او برای سلطان سودی در پی داشته‌باشد. به عنوان مثال اعتماد مسعود در یک دوره از زندگی به سوری، صاحب دیوان خراسان این گونه است مسعود در گفتگویی که با بومصور مستوفی دارد، چنین می‌گوید: «نیک چاکری است این سوری، اگر ما را چنین دو سه چاکر دیگر بودی بسیار فایده حاصل شدی.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۳۰) منظور مسعود از بسیار فایده، هدایای ارزشمندی است که سوری هرچند یکبار برای مسعود می‌فرستاد. «چندان جامه و طرایف و زرینه و سیمینه و غلام و کنیزک و مشک و کافور و عناب و مروارید و محفوری و قالی و کیش^۳ و اصناف نعمت بود درین هدیه‌ی سوری که امیر و همه‌ی حاضران به تعجب بماندند.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۳۰) در این گفتگو و مونولوگی^۴ که بومصور مستوفی با خود دارد، بخوبی مشخص می‌شود که این اعتماد سلطان به سوری در گماشتن ایشان به صاحب‌دیوانی خراسان، نارضایتی و بی‌اعتمادی مردم نسبت به سلطان را در پی دارد. زیرا سوری بر مردم ستم می‌کند و مردم آن ستم را به نوعی از جانب سلطان قلمداد می‌کنند. بومصور مستوفی می‌گوید: «گفتم: همچنان است و زهره نداشتم که گفتمی از رعایای خراسان باید پرسید که بدیشان چند رنج رسانیده‌باشد به شریف و وضع تا چنین هدیه ساخته آمده‌است و فردا روز پیدا آید که عاقبت این کار

خود را پنهان می‌دارد و هیچ‌کس حتی وزیر خود را از آن آگاه نمی‌کند. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۸۹۵)

بی‌اعتمادی مسعود به عناصر حکومت، عواقب خطرناکی برای او در پی دارد که بعدها چنان دامن حکومتش را می‌گیرد که جبران ناپذیر است. ماجرای مصادره اموال احمد ینالتگین، خازن محمود، و سپس فرستادن او به سالاری هندوستان، در حالی که «آن غصبها و مصادره و رنج و استخفاف‌ها که بر احمد ینالتگین رسیده بود، اندر دل احمد بود، چون به هندوستان رسید، سر از اطاعت بکشید و عصیان پدید کرد» (گردیزی، ۱۳۴۶: ۴۲۵) همچنین فروگرفتن و قتل عده‌ای از سران حکومت که قدرت و نفوذ مستقلی داشته‌اند، در واقع یکی از عوامل خلع مسعود و یا قتل اوست. بطوری که در نامنی‌های خراسان توسط ییغو طغرل و بورتگین، قسمت اعظم نیروهای مخالف را گریختگان و نزدیکان کسانی مانند امیر یوسف و حاجب علی قریب و غازی و اریارق و دیگران تشکیل می‌دهند که توسط مسعود و اطرافیان او کشته یا در بند شده‌اند. در واقع کمک‌های همین اشخاص به مخالفان است که مسعود را به فرار از غزنه به سوی هندوستان و در نتیجه مرگ او، وادار می‌کند. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۷۵۶-۷۵۵) مسعود حتی به وزیر کار دیده‌ی خود، عبدالصمد، نیز بدین می‌شود: «و طرفه‌تر آن آمد که بر خواجه بزرگ، عبدالصمد، امیر بدگمان شد با آن خدمت‌های پسندیده که او کرده بود و تدبیرهای راست تا هارون مخذول را بکشند و سبب عصیان هارون از عبدالجبار دانست پسر خواجه بزرگ، و دیگر صورت کردند که او را با اعدا زبانی بوده است ... و از خواجه بونصر شنیدم ... گفت خدای عزوجل داند که این وزیر راست و ناصح است و از چنین تهمت‌ها دور، اما ملوک را خیال‌ها بندند.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۶۲۰)

در دوره غزنوی، بی‌اعتمادی و بدبینی پادشاه حتی نسبت به پسر و ولیعهد هم مشاهده شده است. محمود

در زمان حکومتش، زمانی به فرزندش مسعود بدبین شد و قصد دستگیری او را داشت. «یک روز به منزلی که آن را چاشت خواران گویند خواسته بود پدر که پسر را فرو گیرد» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۶۰) اما وقتی مسعود از طریق مشرفانش باخبر شد «نیک از جای بشد و در ساعت کس فرستاد به نزدیک مقدمان و غلامان خویش که هوشیار باشید و اسبان زین کنید و سلاح با خویش دارید که روی چنین می‌نماید و ایشان جنبیدن گرفتند» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۶۰) البته این جنبیدن، جنبیدن معمولی نیست، آنگونه است که محمود خبردار شده، از تصمیم خود به ظاهر منصرف شد. شاید اگر این قضیه در جایی غیر از چاشت خواران - که منزلگاهی است میان راه گرگان و ری - رخ می‌داد، قضیه به این راحتی خاتمه نمی‌یافت. بعدها همین ترندها را مسعود - که به خوبی از پدر آموخته - اجرا می‌کند. شیوه به دام انداختن غازی، اریارق، علی قریب و منگیتراک، (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۰۲-۳۰۱ و ۲۹۴-۲۹۳ و ۶۶) بسیار نزدیک به همین شیوه برخورد محمود، برای فروگرفتن مسعود است.

بارها و بارها در تاریخ بیهقی دیده می‌شود که سلطان به اطرافیان خود بدبین شده است؛ مانند بدبین شدن سلطان مسعود نسبت به علی قریب، آلتوتناش، اریارق، غازی، و امیر یوسف (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۰۲-۳۰۱ و ۲۹۴-۲۹۳ و ۶۶). در چنین حکومتی تنها کسانی فروخورده نمی‌شوند، یا مورد انتقام و فتنه قرار نمی‌گیرند، که همچون بونصر مشکان محتاط تر باشند. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۲۲)

بنا بر آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت سلطان غزنه عموماً خود را از جانب اطرافیان و نزدیکان خویش در امان نمی‌بیند و نسبت به آنها اعتماد کامل ندارد. تا زمانی که منافع و خواست‌های او از سوی برخی ارکان و عناصر حکومت برآورده می‌شود به آنها اظهار اعتماد می‌کند و آنگاه که به دلایلی همچون فتنه‌انگیزی دیگران

حکومت نیز نسبت به هم بی‌اعتماد و نایمن بودند. اختلاف‌ها و کدورت‌هایی که به سبب جناح‌بندی‌های دوره حیات سلطان محمود - پدربان و پسران - در میان درباریان پادشاه ایجاد شده بود، پس از مرگ او نیز در زمان مسعود به نحو بارزی به چشم می‌آید. کسانی همچون بوسهل زوزنی که در زمان محمود جایگاهی نداشتند و حتی بعضی از آنها محبوس شده بودند، در زمان قدرت یافتن مسعود در صدد انتقام گرفتن از مخالفان برآمدند. این امر موجب نگرانی و بی‌اعتمادی گروهی از درباریان که در شمار محمودیان به حساب می‌آمدند، شده بود.

علی قریب که تمام تلاش خویش را برای فرو گرفتن امیر محمد به کار بسته و همراه سپاهی بزرگ برای استقبال از سلطان مسعود به راه افتاده بود، در گفتگویی با دوست خود، بونصر مشکان، از «قومی نوآیین» - اطرافیان تازه به قدرت رسیده پادشاه - که سلطان را در میان خویش گرفته‌اند، اظهار دلتنگی و ناامیدی می‌کند: «قومی نوآیین کار فرو گرفته‌اند، چنانکه محمودیان در میان ایشان به منزلت خائنان و بیگانگان باشند، خاصه که بوسهل زوزنی بر کار شده است و قاعده‌ها بنهاده و همگان را بخریده و حال با سلطان مسعود آن است که هست، مگر آن پادشاه را شرم آید و گر نه شما بر شرف هلاکید.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۶۰) همین بی‌اعتمادی و نگرانی نسبت به دیگر ارکان حکومت و نزدیکان مسعود در سخنان بونصر مشکان با پادشاه نیز به چشم می‌خورد. وی از جانب اطرافیان سلطان احساس ناامنی می‌کند و خطاب به پادشاه می‌گوید: «سخنانی که بنده نصیحت آمیز باز نمایم، خداوند باشد که با خاصگان خویش بگوید و ایشان را از آن ناخوش آید و گویند بونصر را بسنده نیست که نیکو بزیسته باشد؟ دست فرا وزارت و تدبیر کرد!» (بیهقی: ۷۵)

یا جاسوسی‌ها و توطئه‌ها از جانب کسی، حتی از جانب پسر و ولیعهد خود احساس ناامنی کند در صدد توقیف و حتی قتل آنان بر می‌آید.

۲-۲-۲. بی‌اعتمادی ارکان حکومت نسبت به سلطان.
در این دوره از تاریخ، همچون سایر حکومت‌های استبدادی، تقریباً روحیات و عقلانیات شخصی هر کس تنها دلیل موجه رفتارهای اوست. هرکجا صحبت از استبداد رأی باشد سطح زندگی عامه رو به تنزل است و هر شخصی در مقام خود یک مستبد محسوب می‌شود؛ چنانکه پادشاه مستبد اصلی است؛ (بیهقی، ۱۳۸۴: ۸۹۷، ۵۷۹-۵۷۸، ۵۱۴) احمد حسن میمندی در مقام وزارت یک مستبد است؛ (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۰۷-۲۰۵) بوسهل زوزنی در مقام عارض یک مستبد کوچکتر (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۲۳) و دیگر ارکان حکومت نیز همین طور. خلاصه آنکه، همه به بلای قدرت مبتلایند. رابطه انسان‌ها با هم نه رابطه ای برابر، بلکه رابطه ای بالا و پایین است. در چنین جامعه‌ای هیچ‌کس از خشم و بدبینی قدرت برتر در امان نیست.

بیشتر ارکان قدرت در دستگاه غزنوی نسبت به خود سلطان مسعود و اطرافیان او بی‌اعتمادند. تعبیراتی همچون: «امیر را بر آن آورده بودند» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۹۹) حاکی از این جو بی‌اعتمادی است. آنان که از بیم دسیسه های بوسهل زوزنی، روز را به شب و شب را به روز می‌رسانند، چگونه می‌توانند از سلطان نهراسند که شخصیتی کاملاً بی‌اراده و بی‌ثبات و سخت تحت تأثیر اطرافیانی چون بوسهل است. بیهقی می‌گوید: «من هرگز بونصر، استادم، را دل مشغول تر و متحیرتر ندیدم از این روزگار که اکنون دیدم.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۸۳)

۲-۲-۳. بی‌اعتمادی ارکان حکومت نسبت به یکدیگر. در دربار غزنوی، نه تنها بین سلطان و ارکان حکومت، جو بی‌اعتمادی حاکم بود، بلکه ارکان

در ماجرای وزارت یافتن خواجه احمد حسن، بی‌اعتمادی وی و بونصر مشکان نسبت به بوسهل زوزنی به وضوح مشاهده می‌شود. خواجه احمد به بوسهل که واسطه پیغام‌های او با سلطان است، اعتماد ندارد؛ به همین دلیل بونصر مشکان را - که البته او نیز از همراهی با بوسهل اکراه دارد - با وی همراه می‌کند. خواجه احمد در پاسخ بونصر دلیل اقدام خویش را چنین بازگو می‌کند: «درخواستم تا مردی مسلمان باشد در میان کار من که دروغ نگوید و سخن تحریف نکند.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۸۷)

از دیگر موارد این بی‌اعتمادی بین ارکان حکومت، می‌توان به رفتار خواجه احمد با بوبکر حصیری و پسرش و نیز اظهار بی‌اعتمادی او نسبت به اریارق در گفتگو با سلطان، تحریک پادشاه از سوی گروهی از درباریان برای باز ستدن صلله‌هایی که برادرش، امیر محمد در دوران کوتاه سلطنت به لشکریان و دیگر درباریان بخشیده بود، دسیسه بوسهل در باب آلتوتاش و اشاره‌ی خواجه احمد به فروگرفتن بوسهل اشاره کرد. (رک. بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۰۲-۳۰۱ و ۲۹۴-۲۹۳ و ۲۶)

۲-۲-۴. بی‌اعتمادی رعیت و سپاه و دیگر اقشار نسبت به ارکان حکومت و سلطان.

در دوره‌ای که جایگاه مردم در تاریخ‌نویسی‌ها کم‌رنگ و یا بی‌رنگ باشد، بی‌عدالتی و ظلم و بی‌اعتمادی اوج می‌گیرد. در گوشه‌گوشه تاریخ بیهقی، نشان مردم، تنها در نثار کردن‌ها و تمجید کردن‌ها از امرا و حکام و خم و راست شدن و خوش خدمتی برای سلاطین و امرا دیده می‌شود. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۸۳، ۴۸، ۱۷) دو عامل در بروز این وضعیت نقش موثر دارد: اولاً: مسأله تفکر جبرگرای حاکم بر نظام حکومتی و اجتماعی این دوره؛ براساس این نوع تفکر و بینش یکسونگر، همه چیز، همین‌گونه که هست، عدل است و مردم همین‌گونه در حاشیه، در امن‌ترین جایگاه هستند. این تفکر در واقع

زیرساخت تفکر مذهبی - سنی حاکم است که خاستگاه پذیرش جبر در مقابل اختیار است؛ علی‌الخصوص که محمود غزنوی خود سنی متعصبی است. (باسورث، ۱۳۸۴: ۱/ ۳۹۱، ۵۳ - ۵۰) ثانیاً: نبود قانونمندی‌های اجتماعی؛ در سراسر تاریخ غزنیان، همچون دوران سایر حکومت‌های استبدادی تاریخ ایران، قانون و قاعده خاصی برای عزل و نصب‌ها، بخشش‌ها و بخشودن‌ها و عتاب و عقاب‌ها دیده نمی‌شود.

هر دو مورد ذکر شده در اطاعت بی‌چون و چرای مردم از حواشی حکومت تأثیر مستقیم دارد. عامه مردم در این هرم، دیدگاه مستقلی برای خود ندارند. اعتماد آنها به کسانی است که بتوانند آنها را اداره کنند. فرقی نمی‌کند که این اداره از طریق سلطان باشد یا مخالفان سلطان. «این حقیقت بویژه در سرزنش محمود به مردم بلخ، به هنگامی که آنان در سال ۳۹۶ ق.م/ ۱۰۰۶م در برابر جعفر تگین، سپاهسالار قراخانی، ایستادگی کردند، مشهود است» (باسورث: ۵۰/۱؛ نیز: فروزانی، ۱۳۸۴: ۳۹۲-۳۹۱) محمود در این واقعه نه تنها کمکی به مردم بلخ نکرد، بلکه آنها را متهم به ایستادگی در مقابل جعفر تگین کرد. خشم محمود به این خاطر بود که در آن مقاومت به اموال شخصی وی خسارت وارد شد و بازار عاشقان که به فرمان او ساخته شده بود خسارت دید. محمود در عتاب به بلخیان چنین گفت: «مردمان رعیت را با جنگ کردن چه کار باشد؟ لاجرم شهرتان ویران شد نگرید تا پس از این چنین نکنید که هر پادشاهی که قوی تر باشد و از شما خراج خواهد و شما را نگاه دارد خراج بیاید داد و خود را نگاه داشت.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۷۲۹) این تفکر منجر به واقعیتی می‌شد که در آن رعیت به هیچ‌وجه خود را در حمایت کامل پادشاه نمی‌دید و اعتمادی هم به او نداشت.

کنند، این زر و جامه به حاصل نیاید.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۹۸) اما مسعود با خود رأیی تمام می‌گفت: «اگر به طوع پذیرفتند فیها و نعم، و اگر نپذیرند بوسهل اسمعیل را به شهر باید فرستاد تا به لت از مردمان بستاند بر مقدار بسیار» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۹۹) و کار به جایی کشید که متظلمان دست به دامان دستگاه خلافت در بغداد شدند و این در حالی است که «امیر رضی الله عنه پیوسته اینجا به نشاط و شراب مشغول می‌بود.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۶۰۱) این‌گونه اقدامات و ظلم و تعدی بر مردم، به همراه بی‌توجهی سلطان به وضع رعیت و پرداختن به نشاط و شراب، موجبات بی‌اعتمادی زبردستان و مردمان را به دستگاه حکومتی فراهم آورده بود.

۳. دلایل بی‌اعتمادی در دستگاه غزنویان

۳-۱. جناح‌بندی‌های درباریان و منازعه محمد و

مسعود در جانشینی سلطان محمود

گروه‌بندی‌ها و جناح‌هایی که در دوره حیات سلطان محمود و در منازعه‌ی جانشینی او به وجود آمد و پس از او در دربار غزنوی ادامه یافت، خود دلیل مهمی برای ایجاد فضای رعب و بی‌ثباتی سیاسی و بی‌اعتمادی بود. سلطان محمود در زمان حیات خود ابتدا پسر بزرگ‌تر یعنی مسعود را به ولیعهدی برگزید؛ ولی در سال‌های پایانی عمر، به دلایلی همچون حسادت و سعایت بدگویان و دسیسه‌چینی فتنه‌انگیزان نظرش تغییر کرد و ولایتعهدی را از مسعود گرفت و به محمد سپرد و مقدمات جانشینی او را فراهم آورد. هر کدام از دو طرف این قضیه یعنی سلطان محمود و سلطان مسعود برای خود همراهان و هوادارانی داشتند. به همین سبب در دربار غزنوی - دوران محمود، محمد و مسعود - اعیان لشکر و بزرگان حکومت عملاً به دو

این موضوع طرز اندیشه مسعود را نیز به هنگامی که تصور می‌شد سلجوقیان برآوند به غزنه حمله کنند، روشن می‌سازد. مسعود مصمم شد به هندوستان عزیمت کند، اما به کارگزاران دولتی اجازه داد تا در غزنه باقی بمانند و با تازه واردان سازش کنند و امیدوار باشند که در خدمت آن قوم مشاغلی بیابند. (باسورث، ۱۳۸۴: ۵۰) در این برخورد دو جانبه، هیچکدام از طرفین - مردم و حاکمان - نمی‌تواند به دیگری اعتماد و اتکا داشته باشند؛ بلکه فقط قدرت و غلبه، حرف اول را می‌زند.

از دیگر مسائلی که به بی‌اعتمادی مردم نسبت به حکومت منجر می‌شود، استبداد است. بیهقی منصف، هر جا که به سبب بی‌عدالتی سلطان، از توجیه عمل او باز می‌ماند، این‌گونه با موضوع برخورد می‌کند که پادشاه به دلیل پادشاه بودن هرچه را که خوشتر می‌دارد انجام می‌دهد. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۸۹۷) با تأمل در باب اختصار عبارات بیهقی در بیان تظلم‌ها^۵ (بیهقی، ۱۳۸۴: ۶۰۲ و ۱۹۵ و ۸۳)، در مقابل اطناب در توصیف مجالس شراب‌خواری و بار دادن (بیهقی، ۱۳۸۴: ۸۹۰ و ۷۱۵-۷۱۳) و شکار (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۵۱) و خلعت دادن و خلعت‌پوشی سلطان (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۷۳-۴۷۲ و ۱۹۱-۱۹۰)، وضوعیت عدالت اجتماعی و رسیدگی به وضع عامه مردم مشخص می‌شود. همچنین نظام مالیاتی در دستگاه مسعود هزینه‌های بسیاری را مطالبه می‌کرد و بخش عظیمی از این مطالبات و مخارج دربار و نگهداری بناهای فراوان حکومت توسط مردم تأمین می‌شد. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۱۵/۱، ۶۰۹) همین امر نیز موجب نارضایتی و در نتیجه بی‌اعتمادی آنان می‌گشت.

مسعود برای هزینه‌های سنگین دربار، مالیات سنگینی از مردم گرگان و آمل می‌خواست، درحالی‌که وزیر عبدالصمد، پس از شنیدن تصمیم سلطان برای گرفتن آن مقدار زر و جامه گفت: «اگر همه خراسان زیر و زبر

گروه پدریان (هواداران محمود و محمد) و پسران (هواداران مسعود) تقسیم شده بودند. مسعود پس از به قدرت رسیدن، تقریباً تمام محمودیان را با ترفندهای مختلف از سر راه برداشت. «هر کسی که امیر مسعود را رحمه الله خلاف کرده بود و با خصم او مطابقت کرده بود، همه را به دست آورد و هر یکی را از ایشان عقوبتی کرد و همه را مستأصل گردانید.» (گردیزی، ۱۳۴۶: ۴۲۵) به عبارتی، مسعود معیار و ملاک بسیاری از دستگیری‌ها و قتل‌ها را حمایت از امیر محمد تعیین می‌کرد. پدریان به دلیل طرفداری از امیر محمد محکوم به نابودی بودند؛ اگرچه بعدها حمایت خود را از مسعود نیز ابراز کرده باشند؛ مانند علی قریب و برادرش، منگیتراک؛ اما به هر حال آنها از صحنه قدرت محو می‌شوند. باسورث در این باره می‌نویسد: «از وقتی که مسعود بر تخت سلطنت مستقر گردید، به ترتیب به زیر آب کردن سر آنانی پرداخت که از ایشان نفرت داشت؛ آنانی که در حیات پدر، او را خوار می‌شمردند. آنانی که به خیال او محمود را ترغیب می‌کردند تا او را از ولیعهدی خلع کند و آنانی که در سلطنت محمد، محتشمان دستگاه بودند... تنها یک نفر، یعنی حسنگ، به اتهام ساختگی رافضی بودن اعدام گردید و توطئه قتل آلتونتاش خوارزمشاه عقیم ماند؛ اما بسیاری از مقاماتشان برکنار گردیدند و به زندان افتادند و مرگ زودرس برخی از آنان نشان می‌دهد که ایام اسارتشان به هیچ وجه آسان نمی‌گذشت» (باسورث، ۱۳۸۴: ۲۳۸-۲۳۷) مانند مرگ یوسف، عم مسعود، در قلعه سگاوند، (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۲۹) مرگ سوری صاحب-دیوان خراسان در قلعه غزنین، (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۳۱) و مرگ غازی در گردیز. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۴۶)

۳-۲. میراث بر جای مانده از دوران سلطنت محمود

بخش عمده‌ای از بی‌اعتمادی‌های موجود در دوره سلطان مسعود، ریشه در حوادث عصر محمود و کردارهای او داشت و میراثی بود که از پدر برای پسر به ارث رسیده بود. اتفاقاتی که در دستگاه حکومتی مسعود رخ می‌داد، اغلب نظیر آنها در دوره محمود اتفاق افتاده بود. به عنوان نمونه: آنچه در سرنوشت حسنگ وزیر در دوره مسعود از حبس و قتل تا مصادره اموال و املاک مشاهده می‌شد، مشابه سرنوشتی بود که برای ابوالعباس اسفراینی، وزیر محمود اتفاق افتاد. تکرار این حوادث جو بی‌اعتمادی و ناایمنی وزیر و دیگر بزرگان دستگاه حکومت را به دنبال داشت. باسورث می‌نویسد: «شغل وزیر، پیوسته شغلی ناپایدار بود. نظارت گسترده وزیر بر امور و منابع مالی درآمدی که بر روی او گشاده بود، اغلب حسادت پادشاه را بر می‌انگیخت تا با بهره گرفتن از قدرت پادشاهی و حرص مال اندوزی به دست‌آوردهای شخصی وزیر دست اندازد. چنین وسوسه‌ها و خطرات از جانب پادشاهان، دیگر صاحب‌منصبان بلندپایه‌ی دولتی را نیز تهدید می‌کرد.» (باسورث، ۱۳۸۴: ۶۷/۱) احمد حسن میمندی که در عهد محمود شغل وزارت یافته بود، در نهایت از چشم سلطان افتاد و متحمل انواع شکنجه و حبس و مصادره اموال شد. بوسهل زوزنی که در آغاز به قدرت رسیدن مسعود، نزدیک‌ترین شخص به سلطان و بانفوذترین فرد به حساب می‌آمد، در ماجرای توطئه برای قتل آلتونتاش گرفتار خشم سلطان شد و به حبس افتاد و اموالش مصادره شد. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۱۴) در نظامی که هرگاه مصلحت سلطان ایجاب کند، نزدیک‌ترین شخص به او، این‌گونه مورد قهر واقع می‌شود و به راحتی اموالش مصادره می‌گردد، چگونه می‌توان از ارکان حکومت و کارگزاران آن اعتماد و امنیت خاطر انتظار داشت؟

طرفی ضعف پادشاهی مسعود و از سوی دیگر نفوذ اطرافیان سلطان را بر تعیین سرنوشت حکومت به خوبی روشن می‌کند. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۸۵)

بارتولد می‌گوید: «مسعود نیز مانند پدر عقیده‌ای مبالغه-آمیز به قدرت حکومت خویش داشت و می‌خواست مانند وی همه امور را به نظر خود حل و فصل کند». (بارتولد، ۱۳۵۲: ۱/ ۶۱۸؛ باسورث، ۱۳۸۴: ۲۳۵) این گفته بارتولد اگرچه در مورد اواخر سلطنت مسعود می‌تواند صادق باشد؛ اما در مورد اوایل سلطنت وی جای تأمل بیشتری دارد. چرا که مسعود از چندی پیش از مرگ به شدت نسبت به اطرافیان و کارگزاران خود بدبین شده بود و بیشتر بر رأی خود تکیه داشت و از مشورت دیگر ارکان دربار استفاده نمی‌کرد؛ مانند رفتن امیر در پی بوری‌نگین برای سرکوبی وی و ناکامی او با وجود مخالفت بزرگان حکومت. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۷۴۵ و ۵۱۴) اما در اوایل حکومت، تصمیماتش را بیشتر تحت تأثیر اطرافیان می‌گرفت (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۰۲) و این مسئله آن قدر جدی است که اصلاً مهم‌ترین دل‌مشغولی احمد حسن برای پذیرفتن وزارت است. تمام تلاش‌های این پیر کارآزموده برای تک‌وزیری و مهار قدرت‌های کوچک‌تر در اطراف پادشاه همچنان عقیم می‌ماند. وزارت‌های پوشیده، وسیله‌های پوشیده و ارتباط‌های پوشیده‌ای در پی دارد. یکی از این شخصیت‌های متنفذ پشت‌پرده، زنی سیاستمدار به نام حره ختلی، عمه سلطان مسعود است. حره ختلی در اوج اغتشاشات بر سر جانشینی محمود، جانب مسعود را گرفت و اگر نتوان گفت مستقیماً اما به طور غیرمستقیم در جانشینی مسعود تأثیرگذار بود. او در نامه‌ای به مسعود نوشت: «و امیر داند که از برادر این کار بزرگ بر نیاید و این خاندان را دشمنان بسیارند و ما عورات و خزائن به صحرا افتاده‌ایم. باید که این کار به زودی به دست‌گیرد

به نظر می‌رسد اقدام معمول محمود و مسعود در مصادره دارایی‌ها و دست‌اندازی به اموال وزرا و بزرگان دربار در بی-اعتماد کردن آنها سهم قابل توجهی داشته باشد. رفتار محمود در مصادره اموال ابوالعباس اسفراینی رفتار تأثیرگذاری بود. (عتبی، ۱۳۸۲: ۳۴۰-۳۳۹)

۳-۳. خودبینی و خودرأیی سلطان

مسعود در اواخر عمر، شاید به دلیل بی‌اعتمادی کامل نسبت به وزرا و اطرافیان، آخرین تصمیمات مهم حکومتی را خود به تنهایی می‌گیرد. باسورث در تاریخ غزنویان می‌نویسد: «علی‌رغم رهبری عالی و رای روشن وزیر جدید [احمد بن عبدالصمد]، دیری نپایید که سلطان نسبت به او بدگمان شد تا به حدی که بلااراده با هرگونه مقاصد خیر وزیر مخالفت می‌کرد. از این رو هنگامی که در سال ۴۲۸ ق. ۱۰۳۷ م. شورایی را دعوت کردند تا درباره سفر جنگی بعدی سلطان رای زنده وزیر و رئیس دیوان تنها کسانی بودند که با پیشنهاد اردوکنشی به هند مخالفت کردند... اما به رأی آنان التفاتی نشد و پس از این، میانه سلطان و وزیر به سردی گرایید». (باسورث، ۱۳۸۴: ۵۹؛ نیز بیهقی، ۱۳۸۴: ۷۰۱-۶۹۸، ۵۱۴)

۴. مصادیق بی‌اعتمادی در دستگاه غزنویان

۴-۱. دسیسه‌چینی‌های ناشی از منازعه جانشینی

محمد و مسعود

احمد حسن میمندی پیش از پذیرفتن وزارت سلطان مسعود، با اشاره به دخالت‌های بوسهل زوزنی در دربار می‌گوید: «این کشخانک و دیگران چنان می‌پندارند که اگر من این شغل پیش گیرم ایشان را این وزیری پوشیده کردن برود». (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۸۷) عبارت به یاد ماندنی احمد حسن آنچنان گویا و رسا وضعیت روابط مشکوک و مخفی دربار با سلطان را بیان می‌دارد که از

که ولی عهد پدر است و مشغول نشود بدان ولایت که گرفته‌است و دیگر ولایت بتوان گرفت ... و اصل غزنین است و آنگاه خراسان و دیگر همه فرع است».

(بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۴)

در نامه‌ای که ذکر شد، دو نکته مهم به چشم می‌خورد؛ اول آنکه: این زن در یافته‌است که اداره امور مملکت از امیر محمد ساخته نیست و دوم اینکه به مسعود یادآوری می‌کند که اصل، غزنین است و سپس خراسان. این نصیحت را اگر مشفقانه در نظر بگیریم، زمانی مصداق یک نکته سنجی عمیق و دقیق می‌شود که مسعود در اواخر حکومت خود، پس از جنگ دندانتان و بیم سقوط کامل خراسان، به سرعت غزنه را ترک می‌کند و به هندوستان می‌گریزد؛ چرا که می‌داند پس از خراسان احتمال سقوط غزنه و در نتیجه سقوط حکومت او می‌رود. این نامه حره ختلی که به عقیده طاهر دبیر بسیار به موقع و از روی نصیحت محض فرستاده شده است، (بیهقی، ۱۴، ۱۳۸۴) در حکم یکی از امکاناتی است که به مسعود علیه امیر محمد داده شد. به هر حال آنچه مورد بحث ماست، تلاش‌های پشت پرده این شخصیت علیه امیر محمد برادر مسعود است.

اعترافی که بیهقی - به عنوان شخصیت تقریباً بی‌طرف - به وزارت‌های پوشیده دارد، خود نکته‌ای نغز است: «اما بیرون خواجه بزرگ، احمد حسن، وزیران نهانی بودند که صلاح نگاه نتوانستند داشت و از بهر طمع خود را کارها پیوستند که دل پادشاهان خاصه که جوان باشند و کامران، آن را خواهان گردند» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۳۶)

یکی از این وزیران نهانی، بوسهل زوزنی است که مسعود را بر پدریان بر می‌انگیزاند و به قول بیهقی: «نخست که همه‌ی دل‌ها را سرد کردند بر این پادشاه» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۳۶) مردم را نسبت به پادشاه دل‌سرد می‌کند. «و مرد به شبه وزیری گشت و سخن امیر همه با وی می‌بود» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۸) این شبه‌وزیر گستاخ

و طمع‌ورز، مسعود را بر آن داشت که بیستگانی لشکر را بردارد و مال بیعتی و صلت‌هایی را که برادرش محمد بخشیده بود، پس بگیرد. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۳۶) این طرز برخورد‌ها در بی‌اعتمادی لشکر و خدم و حشم تأثیر بسیار سوئی گذاشت. همین بوسهل زوزنی می‌کوشد تا تمام نثارها و صلوات را از اعیان و ارکان و خدم و حشم «تا صله‌ی شعرا و بوقی و دبدبه زن و مسخره^۱» همه را باز پس گیرد. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۳۷) در پی این اقدام بوسهل «گفت و گوی بخاست از حد گذشته و چندان زشت نامی افتاد که دشوار شرح توان کرد و به یکبار دل‌ها سرد گشت و آن میل‌ها و هواخواهی‌ها که دیده آمده بود بنشست» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۴۰)

مسعود غزنوی در ماجرای فروگرفتن آلتون‌تاش نمی‌تواند تصمیم بگیرد و اطرافیان تا لحظه‌ی آخر زیر گوش او می‌خوانند. آلتون‌تاش کارآزموده و باتجربه و اکنش جالب توجهی در مقابل رفتار مسعود نشان می‌دهد. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۹۹) در همین واکنش‌هاست که شاید بتوان ادعا کرد آلتون‌تاش زیرک‌ترین و در عین حال وفادارترین شخصیت تاریخ بیهقی است. این گرگ طوفان دیده به خوبی واقف است که تنها چند ساعت کافی است تا اطرافیان، رأی مسعود را برگردانند و وی را از آزادی آلتون‌تاش تا دستگیری و حتی قتل او برانگیزانند. به همین دلیل شبانه و بدون اتلاف وقت راهی خوارزم می‌شود. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۹۹)

گاهی حرف‌شنوی‌های مسعود مضحک و بچگانه می‌شود. در همان شب که آلتون‌تاش را رخصت رفتن به خوارزم می‌دهد، دوباره او را منصرف می‌کنند و وادار به دادن پیغامی فریب‌کارانه برای آلتون‌تاش می‌نمایند، تا او را به دربار کشانده و توقیف کنند. «چند مهم دیگر است که ناگفته مانده است و چند کرامت است که

مسلماناً یکی از تبعات جاسوسی، توطئه است. بسیاری از فتنه‌ها، عزل‌ها، فروگرفتن‌ها و قتل‌ها در پی مسئله جاسوسی به وجود آمد.

در دربار غزنوی دیده می‌شود که معمولاً پیشکار به عنوان نزدیک‌ترین شخص به سرور خود، مشرف و جاسوس می‌شود و معمولاً این پیشکار به قدرتی برتر از ارباب خود پشت گرم است؛ قدرتی که آبخور آن شخص سلطان یا وزیر است. از نمونه‌های آن، جاسوسی مسعود بر امیر عضدالدوله یوسف، عم او، توسط طغرل پیشکار وی است. «و نیز شنودم که طغرل حاجیش را بر وی در نهان مشرف کرده بودند تا انفاس یوسف می‌شمرد و هر چه رود باز می‌نماید و آن ناجوانمرد این ضمان بکرد که او را چون فرزند می‌داشت بلکه عزیزتر.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۷۸) البته جاسوسی در تمام بخش‌های دربار راه یافته است؛ چنانکه مسعود در اعترافی به بونصر می‌گوید که ابوالفتح حاتمی از مشرفان او در دیوان بونصر در زمان محمود بوده است. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۱۰) جمله‌ای که بونصر بیان می‌کند، جمله‌ای زیبا و در خور ذکر است: «دبیر خائن به کار نیاید» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۱۰) همین جمله نشانگر خیانت‌هایی است که در نظام حکومتی رخنه یافته بود و نکته مهم‌تر این که هنوز در بین افراد با نفوذ دربار غزنوی کسانی همچون بونصر هستند که برای ارزش‌ها، ارزش قائل باشند.

نکته دیگر در این باب، وجود قاصدها و پیک‌هایی است که اصلاً برای کارهایی نظیر جاسوسی تربیت شده‌اند. حره ختلی در نامه خود به مسعود از دو قاصدی نام می‌برد که مورد اعتماد وی هستند؛ آن گونه که گویی دست‌پرورده‌ی او هستند برای رساندن پیام‌های پنهان؛ و از این نوع کم نیستند. «و فرمود تا سبک‌تر دو رکابدار را که آمده‌اند پیش

نیافته است.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۹۹) جوابی که آلتون‌تاش برای مسعود می‌فرستد، تمام تفکر و به طور کلی عقلانیت مسعود را زیر سؤال می‌برد. «مثالی که مانده است به نامه راست می‌توان کرد.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۹۹) حتی خود مسعود به حماقت خود کاملاً آگاه است، چنانکه در خصوص اطرافیان خود «گفت: اینها نخواهند گذاشت که هیچ کاری بر قاعده‌ی راست بماند.» (بیهقی: ۱۰۰)

۲-۴. جاسوسی

تعدد جاسوسی‌ها و مشرفی‌ها در ارتباطات افراد نشانگر فضای ناسالم و غیر قابل اعتماد در یک ساختار از پایه بیمار است. به ندرت قدرت یا خرده قدرتی را در تاریخ بیهقی می‌توان یافت که جاسوسی بر او گماشته نشده باشد. در واقع هر شخصیت از یک سو جاسوسی بر دیگری گماشته دارد و از سوی دیگر، شخص دیگری بر او به جاسوسی گماشته شده است. از جاسوسی‌های محمود و مسعود بر یکدیگر گرفته (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۴۵) تا جاسوسی محمد و مسعود بر یکدیگر (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۶۰-۱۵۹) و همین طور که از بالای هرم حکومت به پایین بیاییم جاسوسی‌های همگان و هم‌کفو‌ها از مسائل معمول و تکراری و در عین حال با اهمیت دربار غزنوی است.

ماجرای خیشخانه^۷ مسعود و جاسوسی که از جانب محمود بر او گماشته شده بود، توسط بیهقی بیان می‌شود و از سویی در خلال این قضیه، از گماشتن جاسوسی از سوی مسعود بر محمود نیز پرده برداشته می‌شود. «چنانکه پدر وی بر وی جاسوسان داشت پوشیده، وی نیز بر پدر داشت هم از این طبقه که هر چه رفتی باز نمودندی.» (بیهقی: ۱۴۵)

خویش فصل نبشتن و برادرم را حاجبی دادن همه فریب است و بر چون من مرد پوشیده نشود و همه دانه است تا به میانه دام رسم.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۸) علی قریب با دیدی روان‌شناسانه، به عنوان یکی از ارکان اصلی حکومت، از سال‌ها پیشتر تا زمان مسعود، به خوبی دریافته است که به سخن ظاهر هیچ کس علی-الخصوص شخص پادشاه، نباید اعتماد کرد. آن قدر دو رویی و تظاهر دیده است که هرگز این القاب و نواخت‌ها را از مسعود باور نمی‌کند.

و یا حکایت ملطفه‌های خُرد که محمود به اعیان و فرماندهان لشکر و پسر کاکو و دیگران نوشته بود که «فرزندم عاق است» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۹) و در نامه‌های دیگر به ظاهر نوشته بود که فرزندم را اطاعت کنید. آن گونه که خود مسعود از این ریا و دغل کاری متعجب می‌ماند.

همین مسعود در جواب خوش‌خدمتی‌های حاجب غازی می‌گوید: «آنچه بر تو بود کردی، آنچه ما را می‌باید کرد، بکنیم.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۰) در حالی که پس از رسیدن به سلطنت، غازی را فرو می‌گیرد. آن هم در شرایطی که به خوبی می‌داند، غازی بی‌گناه است: «امیر را دل بیچید و عبدوس را گفت: این مرد بی‌گناه است» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۰۶)

۴-۴. تهمت زدن و انتقام کشیدن

استفاده‌ی ابزاری از مسائل اعتقادی عمده‌ترین شیوه برای انتقام در عصر غزنوی است. یکی از بزرگ‌ترین مخالفان خلافت عباسی بغداد - که غزنویان خود را جانشین و زبردست آنان قلمداد می‌کردند - حکومت فاطمیان اسماعیلی مصر است. به همین دلیل، بهترین تهمت برای فروخوردن افراد در این دوران هم تهمت اسماعیلی و قرمطی بودن است.

از این به چند مهم نزدیک امیر، نامزد کنند تا پوشیده با این ملطفه از غزنین برونند.» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۳)

تعدد جاسوسی و نفوذ افراد در یکدیگر در ماجرای توطئه‌ی بوسهل زوزنی علیه آلتوتناش، به وضوح دیده می‌شود. بوسهل از مسعود می‌خواهد که به طور پنهانی و سری نامه‌ای به قائد منجوق بنویسد و او را به کشتن آلتوتناش تحریک کند. مسعود به عبدوس که دشمن جانی بوسهل است، این قضیه را بازگو می‌کند. عبدوس به ابوالفتح حاتمی و ابوالفتح از سر دوستی با بومحمد مسعودی، وکیل در خوارزمشاه آلتوتناش، می‌گوید و مسعودی، خواجه احمد عبدالصمد، کدخدای کار دیده‌ی خوارزمشاه را با خبر می‌کند. به این طریق آلتوتناش از ماجرا با خبر می‌شود. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۰۳)

۴-۳. دورویی، تظاهر، دروغ و تناقض‌های رفتاری

فرد مستبد هر جا شرایط را آماده ببیند، برای رسیدن به هدف خود که در نهایت، قدرت و استبداد و خودکامگی است، رفتارهای متناقض انجام می‌دهد. آنجا که نیازمند یاری و حمایت اطرافیان است، فروتن و متواضع است و آنجا که خود را بر اریکه قدرت می‌بیند، احساس تسلط، قدرت و خودکامگی دارد. این گونه رفتارها از بالاترین قدرت حکومت غزنوی - سلطان - تا ارکان اصلی مانند میمندی و بوسهل زوزنی تا سپاهان و حتی افراد عادی دربار به وفور دیده می‌شود.

برخورد مسعود پیش از رسیدن به حکومت و پس از آن و در اواخر عمر کاملاً متناقض است. بعد از محبوس شدن امیر محمد، علی قریب - که متصدی امور است - در نامه‌ای به خط امیر مسعود «حاجب بزرگ، حاجب فاضل، برادر» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۷) خوانده می‌شود و این در حالی است که خود علی قریب می‌داند که این همه القاب و نواخت‌ها، دامی بیش نیست. «این نامه‌های نیکو و مخاطبه‌های به‌افراط و به خط

۴-۵. فساد در نظام اقتصادی، اجتماعی

فساد در نظام اقتصادی اجتماعی غزنویان، یکی از موضوعاتی است که محققان در خصوص ساختار حکومت غزنویان ذکر کرده اند. چنانکه باسورث می‌نویسد: «محدودیت دایرهٔ دربار و بهره‌کشی بی‌رحمانهٔ مالی که به تنهایی مسعود را قادر می‌ساخت فی‌المثل در آیین مهرگان هزار دینار به عنصری، پنجاه هزار درم به زینبی علوی و بیست هزار به شاعرانی که منظمأ در دربار نبودند، صله دهد.» (باسورث، ۱۳۸۴: ۱۳۳)

نکته‌ای که بیهقی چند بار دربارهٔ وظیفهٔ رعیت و سلطان نسبت به یکدیگر بیان می‌دارد، حاکی از این واقعیت است که رعیت باید در قبال پرداخت خراجی نسبتاً و گاه کاملاً سنگین، توسط حکومت و پادشاه نگاه داشته شود. مسعود غزنوی پادشاهی است که در برگزاری جشن‌ها و مراسم‌های سنگین و پرخرج جزء پادشاهان نسبتاً خوش گذران محسوب می‌شود. (باسورث، ۱۳۸۴: ۶۳) سلطان گاه از عمال حکومتی می‌خواهد که به زور این هزینه‌ها را از عامهٔ مردم طلب کنند (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۹۹) و از سویی، بخشش‌های بی‌حد و اندازه به عمال و کارگزاران خود دارد به طوری که بسیاری از بدهکاری‌هایی را که باید به دولت پرداخت کنند و معمولاً مال‌های هنگفتی است، می‌بخشد. مانند بخشیدن بدهی عامل یکی از ده‌های غزنه که چیزی حدود شانزده هزار دینار بود. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۵۵) این گشاده‌دستی‌های خاص و خارج از قاعده، در کنار آن سخت‌گیری‌ها در وصول خراج، به نارضایتی مردم از دستگاه حکومت و بی‌اعتمادی آنان منجر می‌شد.

نتیجه

اعتماد یکی از مؤلفه‌های سرمایهٔ اجتماعی است که به نوع ارتباط بین افراد جامعه مربوط می‌شود. کمیت و کیفیت

بوسهل زوزنی در زمان محمود، به اتهام قرمطی بودن محبوس شد و این در حالی است که بیهقی می‌گوید که هرگز در بدی اعتقاد وی چیزی ندیده است. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۸) همین بوسهل به راحتی هرچه تمام تر، همین تهمت را بعدها به حسنک وزیر می‌زند. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۲۵-۲۲۴) آنچه از قرائن تاریخ بیهقی بر می‌آید، آن است که هیچ کدام از این دو - بوسهل و حسنک - اسماعیلی مذهب و قرمطی نبوده‌اند. بلکه این تهمت‌ها در واقع سرپوشی برای انتقام کشیدن از مخالفان بوده است. تقریباً کمتر شخصی را در دربار غزنوی می‌توان یافت که لااقل یک بار به حبس محکوم نشده باشد یا اگر زندان نکشیده، لااقل مورد بی‌مهری و بی‌توجهی و تهمت سلاطین غزنوی قرار نگرفته باشد. اوضاع مملکت پس از محمود چنان به هم ریخته است که بوسهل تنها به این دلیل که روزی پرده دار حسنک با احترام با او برخورد نکرده است، وی را تا پای چوبه‌ی دار می‌کشاند و از مرگ او لذت‌ها می‌برد. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۲۵) مسعود با وجود تحقیقاتی که از احمد حسن میمندی، بونصر مشکان و دیگران می‌کند و در می‌یابد که اتهام قرمطی بودن حسنک صحت ندارد، باز هم او را بردار می‌کند.

البته انگیزهٔ مسعود یکی می‌تواند آن باشد که حسنک در زمان سلطنت محمود، مسعود را متهم به اتلاف ثروت هرات و بلخ می‌کند و مشرفانی را بر او می‌گمارد. (باسورث، ۱۳۸۴: ۲۳۸) شبانکاره‌ای در مجمع‌الانساب می‌نویسد «و آن وزیر پدرش که از پیش ذکر رفت که نام او حسنک بود از سلطان مسعود نیک ترسان بود، زیرا که در عهد محمود سخن‌هایی در حق مسعود گفته بود و بر مملکت هرات که متصرفات مسعود بود مشرف بودی و همه روزه گفتی من نگذارم که مسعود مال هرات و بلخ بخورد و اگر او سلطان شود گو مرا بردار کن.» (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۷۲)

اعتماد در هر جامعه‌ای، نقش کلیدی در میزان سرمایه اجتماعی و انسجام آن جامعه دارد.

به نظر می‌رسد بی‌اعتمادی و بدبینی مفرطی که در دربار سلطان مسعود غزنوی به دلایل متعددی از جمله: جناح‌بندی درباریان و منازعه محمد و مسعود در جانشینی محمود، میراث بر جای مانده از دوره سلطنت محمود و خودبینی و خودرأیی سلطان شکل گرفته بود، در سرنوشت حکمرانی او تأثیر اساسی داشت. رخنه کردن عنصر بی‌اعتمادی در دربار مسعود سبب شد بسیاری از افراد کاردان و کارآمد دربار از صحنه سیاسی حذف و یا محبوس و مقتول شوند و درباریان و لشکریانی که آشکار و پنهان در سال ۴۲۱ هجری به هواداری او برخاستند و برادرش امیر محمد را زندانی و او را بر تخت سلطنت نشانند، فقط با گذشت حدود یازده سال وی را از تخت به زیر کشیدند و به قتل رساندند. البته سرنوشت پادشاهی که با خودرأیی و بی‌اعتمادی مهم‌ترین تصمیمات خود را همچون تصمیم رفتن به هند در سال ۴۳۲ هجری از نزدیک‌ترین مشاوران و کارگزاران خود همچون عبد الصمد وزیر پنهان می‌کند و نیک‌اندیشی او را با استبداد رأی، ضایع می‌گذارد و به او بدبین است، غیر از این نمی‌تواند باشد.

به هر حال، میان فضای بی‌اعتمادی شکل گرفته در دربار پادشاه و ازهم‌گسیختگی و عدم انسجام ارکان حکومت و شکست‌ها و ناکامی‌های دوران سلطنت مسعود که به کشته شدن او نیز منتهی می‌شود، ارتباط معنا داری به چشم می‌آید.

پی‌نوشت‌ها

۱- اریارق: حاجب‌سالار هندوستان در روزگار محمود غزنوی / بگتغدی: از حاجبان دربار مسعود / بلگاتگین: حاجب بزرگ در دوره‌ی مسعود / علی دایه: علی بن

عبیدالله، از سرداران محمود غزنوی که در زمان مسعود به سپاهسالاری خراسان رسید.

۲- از جمله می‌توان به نوشتن نامه به خط مسعود برای قائد منجوق مهتر لشکر کجرات که در خوارزم بود و تحریک کردن او به کشتن آلتون‌تاش اشاره کرد. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۰۲)

۳- طرایف: هر چیز کمیاب و نو و تازه و دلپذیر / محفوری: نوعی فرش / قالی: نوعی گلیم پُرزدار منقش / کیش: نوعی جامه کتانی.

۴- مونولوگ (monologue) یا تک‌گویی، صحبت یک نفره‌ای است که ممکن است مخاطب داشته باشد یا نداشته باشد. تک‌گویی انواعی دارد از جمله حدیث نفس و تک‌گویی درونی که در آن گفتگو در ذهن شخصیت داستان صورت می‌گیرد.

۵- بیهقی در صفحه ۶۰۲ تظلم زهاد و پارسایان آمل را از ظلم و ستم عمال امیر مسعود به وی آورده است. در نهایت امیر ناراحت می‌شود و عتاب می‌کند!! کوتاهی عبارت بیهقی و منحصر بودن اقدام پادشاه به «عتاب» گویای بسیاری از واقعیت‌هاست. همچنین بیهقی در صفحه ۱۹۵ فقط تعبیر «امیر مظالم کرد» را آورده است و هیچ شرح و بسطی از چگونگی این مظالم کردن امیر دیده نمی‌شود. بسنده کردن بیهقی به این تعبیر هم بی‌جهت نیست.

۶- بوقی: بوق نواز / دبدبه‌زن: نقاره‌کوب / مسخره: دلک، آنکه کارهای خنده‌آور کند.

۷- خیشخانه: خانه تابستانی که در آن برای باد زدن و خنک کردن خیش یعنی پرده کتانی آویخته باشند.

منابع

کتاب‌ها

— اشپولر، برتولد، (۱۳۷۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی (جلد اول)، ترجمه جواد فلاطوری،

- تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ششم.
- بارتولد، و. و، (۱۳۵۲)، **ترکستان نامه**، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- باسورث، ادموند کلیفورد، (۱۳۸۴)، **تاریخ غزنویان** (جلد اول و دوم)، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، چ چهارم.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۸۴)، **تاریخ بیهقی**، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: نشر علم، چاپ دوم.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد، (۱۳۷۶)، **مجمع الانساب**، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- شولتس، دوآن، (۱۳۸۶)، **روانشناسی کمال، الگوی شخصیت سالم**، ترجمه گیتی خوشدل، تهران: نشر پیکان، چاپ چهاردهم.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار، (۱۳۸۲)، **ترجمه تاریخ یمینی**، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تصحیح جعفر شعار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم.
- فروزانی، سیدابوالقاسم، (۱۳۸۴)، **غزنویان از پیدایش تا فروپاشی**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- گردیزی، ابوسعید عبد الحی ابن ضحاک بن محمود، (۱۳۴۶)، **زین الاخبار**، تصحیح عبد الحی حبیبی، چاپ کابل. (از لوح فشرده: نور السیره ۲- جامع منابع تاریخ اسلام، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی).

مقالات

- توسلی، غلامعباس و مرضیه موسوی، (۱۳۸۴)، «مفهوم سرمایه در نظریات کلاسیک و جدید با

- تکیه بر نظریه‌های سرمایه اجتماعی»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۶، صص ۳۲-۱.
- حجازی، بهجت السادات، (۱۳۸۷)، «**روان شناسی شخصیت در تاریخ بیهقی**»، فصلنامه علمی پژوهشی کاوش نامه، سال نهم، شماره ۱۶، صص ۳۹-۹.
- شریفیان ثانی، مریم، (۱۳۸۰)، «**سرمایه اجتماعی، مفاهیم اصلی و چارچوب نظری**»، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال اول، شماره ۲، صص ۱۸-۵.
- موسوی، میرطاهر، (۱۳۸۵)، «**مشارکت اجتماعی یکی از مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی**»، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۳، صص ۹۲-۶۷.

